

آدمی از نخستین دوران تاریخ تصاویر و نقاشی‌هایی را بر دیوار غارها و سطح صخره‌ها و سنگ‌های بزرگ ترسیم یا حک می‌کرده است. این نقوش از توجه عمیق او نسبت به گروهی از اشیاء و موجودات حکایت می‌کند، اشیاء و موجوداتی که شاید فی‌نفسه زبان نداشته‌اند، اما رازهای ناگفته‌ی بسیاری را با زبان بی‌زبانی بازگو می‌نمودند. این تصاویر حاکی از آن است که آدمی به وجود نیرویی مرموز و ساکت در هر شیئی و موجودی پی برده است که به خودی خود دارای فعالیت مافوق قوه‌ی حیاتی خویش است و می‌تواند از انسانی به انسان دیگر و یا از جانداران به اشیاء و یا بالعکس انتقال یابد. در برخی از این تصاویر موجودات به خصوص حیوانات از شکل طبیعی خود دور شده، علاوه بر حفظ ماهیت مفهوم جدیدی را به بیننده القا می‌کنند، به عبارت دیگر این جانداران جنبه‌ی نمادین و اسرارآمیزی یافته‌اند. هر چه به عصر تمدن‌های بشری نزدیک می‌شویم جنبه‌ی نمادینگی حیوانی را بیش از پیش در می‌یابیم.

تمامی تمدن‌ها و اساطیر و دین‌های مربوط به هر سرزمین سرشار از نمادهای حیوانی است. حتا خدایان در قالب حیوانات مجسم شده و یا ویژگی آن‌ها را پذیرفته و به وجهی ارتباط خود را با آن‌ها حفظ کرده‌اند؛ گویی در این صورت‌گری خدایان بهتر جلوه‌گر می‌شوند

چرا که در هر فرهنگی، هر حیوانی نماد یک ویژگی اخلاقی انسانی است: در فرهنگ ما شیر، نماد شجاعت؛ گربه، نماد ریاکاری؛ موش، نماد ترس و سگ، نماد وفاداری است و اگر در ترکیبی نیم‌تنه‌ی یک انسان با نیم‌تنه‌ی یک حیوان خاص بیامیزد، مفهوم نمادین آن حیوان ویژگی آن انسان را به بیننده القا می‌کند.

اساطیر و کیش‌های ایران باستان نیز هم چون اسطوره‌های یونان، مصر و... سرشار از نمادهای حیوانی است. «تیشتر» خدای باران به پیکر اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرین نمایان می‌گردد. «سیمرغ» یا «سئین» پرنده‌ی افسانه‌ی است که با به هم زدن بال‌های خود بذرها را در زمین می‌پراکند. این پرنده بر فراز درخت «همه تخمه» منزل دارد که یک ماهی به نام «کر» از آن محافظت می‌کند.^۱ گردونه‌ی سروش، فرشته‌ی نگهبان خاص زرتشتیان را چهار اسب درخشان و تیزرو با سم‌های زرین می‌رانند. بهرام از مهم‌ترین ایزدان زرتشتی است به شکل‌های مختلف از جمله: گاوی نر، اسبی سپید، شتری کشن، گراز و مرغ و... در می‌آید.^۲

بر طبق اساطیر ایرانی کیومرث از دست چپ هر مزد و گاو از دست راست او آفریده شده است. «هَدَبوش» گاوی است که در پایان نبرد نور و ظلمت به دست «سوشیانس» کشته می‌شود و مردم در پی آن زندگی جاوید می‌یابند.^۳

در داستان «درخت آسوریک» از مردمی سخن می‌رود که سر آن‌ها مانند سر سگ و چشم آن‌ها بر سینه‌هاشان بوده است:

«کوه به کوه شوم
از رمز هندوان،
مردمی نه از یک نژاد،
یک وجبی و برچشم،
سرشان به سگ ماند،
که برگ درخت خورند»^۴.

جغد، پرنده‌ی که وظیفه دارد غیر ایرانیان را از بین ببرد و ازی دهاک (=اژدها) حیوان سه کله‌ی سه پوزه‌ی شش چشم از دیگر جانوران نمادین اسطوره‌های ایرانی‌اند که جایگاه مهمی در باورهای ایرانیان قدیم داشتند.^۵

یکی دیگر از حیواناتی که در دین زرتشتی و میان ایرانیان باستان ارزش و جایگاه ویژه‌ی دارد و در اساطیر و مذاهب برخی از جهانیان نیز مورد احترام قرار گرفته، جنبه‌های نمادین یافته، «سگ» است.

واژه‌ی «سگ» در بیشتر زبان‌های هند و اروپایی و لهجه‌های ایرانی وجود داشته و هم اکنون نیز برجاست به قرار ذیل:

اوستا: سپن: span

پارسی باستان: ساکا: saka

مادی: سپاخا: spaka یا «اسپکو»: spako

آریایی: سوا-کا: sua-ka

سانسکریت: سون: svan

ارمنی: شُن: shun

روسی: سباک: sbaka

پهلوی جنوب غربی: سک: sak

افغانی: سپی: spai

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ملیحه مهدوی

«سگ‌دید» رانش اهریمن

کردی: سه: seh(=se)

کاشانی: اسبه: esba یا «اسپه»: espa

تالشی: سیپه: sipa

گیلیکی: سیگ: saeg

سمنانی: اسپا: aspa

سنگسری: آنسبه: aesbe

سرخه یی: اسبه: esba

شهمیرزادی: آئسبئه: aesbae

چنان که ملاحظه می شود در بسیاری از لهجه های کنونی ایرانی، هم چون: کاشانی، تالشی و سمنانی واژه های «سپن» که ریشه ی اوستایی کلمه «سگ» است باقی است. حتا به گفته ی یاقوت، اصفهان (اسپهان) از واژه های «اسباه» (Esba) به معنی سپاه و سگ است و این نشان می دهد که در لهجه های قدیم اصفهان «اسباه» به معنی «سگ» بوده است. واژه ی «سپک» (spaka) در اوستا صفت است به معنی سگ مانند.^۶

هروقت در تاریخ خود درباره ی پرورش کوروش نوشته است که او را به گاوبانی سپردند، همسر او که «سپکو» (spako) نام داشت کوروش را شیر داد و بزرگ کرد چون کوروش به نزد پدر و مادر خود بازگشت همواره نام «سپکو» را بر زبان می راند و مهربانی های او را به یاد می آورد. چون پدر و مادر همیشه نام «سپکو» به معنی «سگ» را از زبان پسر می شنیدند به مردم می گفتند که به خواست ایزدان، کوروش در بیابان از سگی شیر خورد و پرورش یافت.^۷ نظر به همین داستان است که برخی از نویسندگان و محققین گمان کرده اند که او در کودکی از سگی شیر خورده است.^۸

در اسطوره های ایرانی و دین زرتشتی سگ «پشوپانه» محافظ پل «چینوت» و نگهبان گذرگاه میان دنیا و آخرت است. وظیفه ی آن حیوان، این است که ارواح پاک را از آسیب اهریمن می رهااند و به ارواح پلید اجازه نمی دهد که از این پل عبور نمایند.

در «روایات داراب هرمزدیار» از سگ مقدسی به نام «زرین گوش» سخن به میان آمده است که پاسبان کالبد کیومرث است و به تنهایی از آن کالبد نگهداری می کند چنان که هفت امشاسپند نتوانستند از آن محافظت کنند اما زرین گوش از عهده ی این کار برآمده، در زمهری محافظان «چینوت پل» قرار می گیرد.^۹ گفتنی است به اعتقاد زرتشتیان سگ از جمله موجوداتی است که از نطفه ی کیومرث به وجود آمده اند و به دلیل وجود نطفه ی وی در این حیوان گوشت آن خوردنی نیست.^{۱۰}

بر طبق باور داشت ایرانیان باستان دوشیزه ی زیبایی که روان پارسایان را از میان کوه البرز، از فراز پل «چینوت» می گذراند و تاگذرگاهی که از آن ایزدان و مینویان است نگهداری می کند، دو سگ به همراه دارد.^{۱۱}

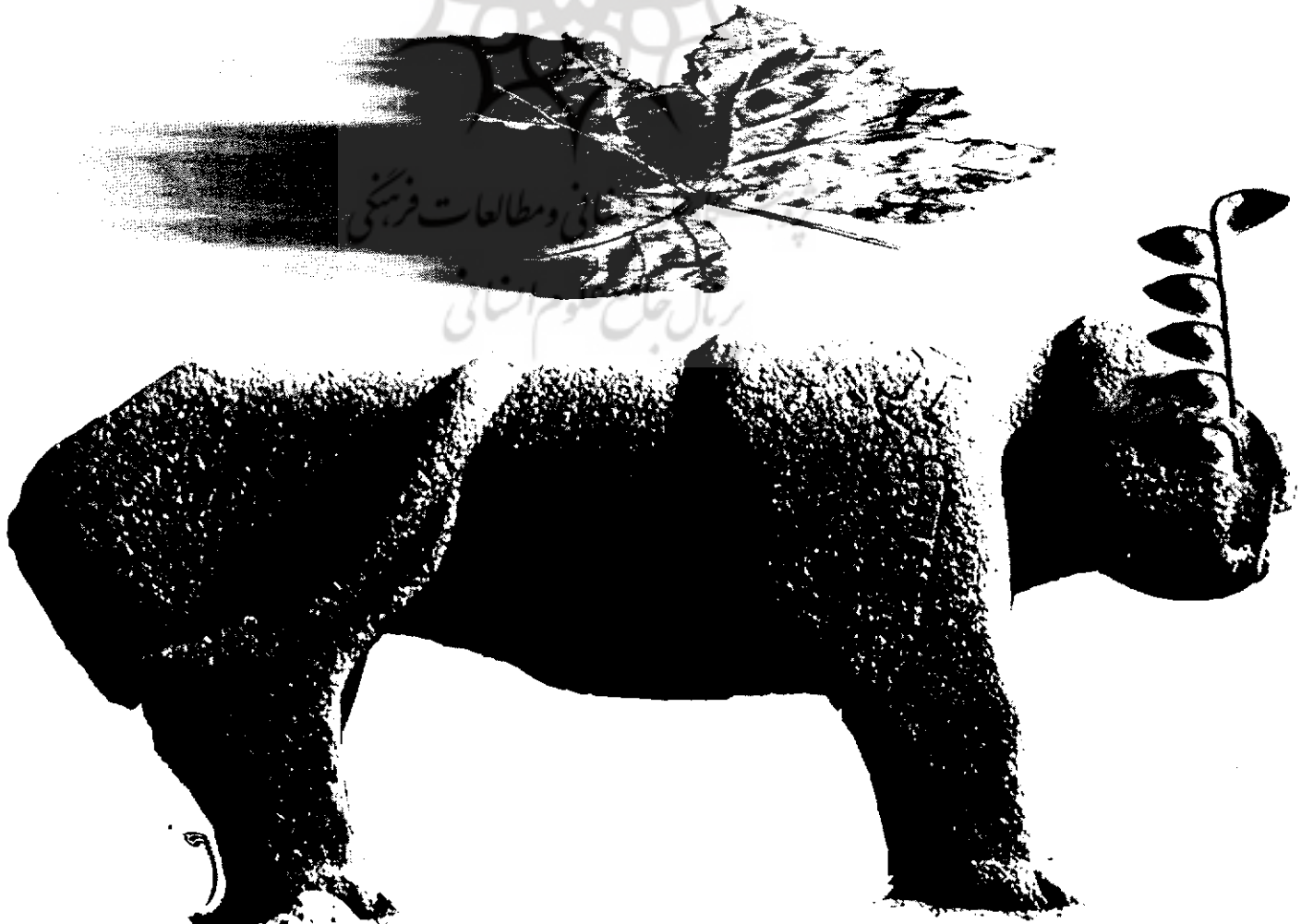
«یمه» خدای مرگ دو سگ داشته که همواره او را همراهی می کردند. وظیفه ی اصلی آن ها ترسانیدن اهریمنان و مراقبت از ارواح بوده است. می گویند ارواح درگذشتگان از «یمه» (= جمشید) خواستند که سگ ها را برای راهنمایی و نگهبانی آن ها به سرزمین مردگان بفرستد.^{۱۲}

در آیین مهری (= میتراپیسم) سگ یار وفادار میتراست که با او به شکار می رود. در نقش های

برجسته ی بزرگ باز یافته در ناحیه ی «استرپورکن» و «هورن هایم» و «روکینکن» آلمان سگ های شکاری در پیرامون میترا دیده می شوند.^{۱۳}

«سریت» از یاران زرتشت گاوی را که آفریده ی اورمزد بود، کشت. در پی انجام دادن این عمل ناشایست به دستور کاووس به پیشه یی رفت که پری سگ پیکری در آن جا می زیست. او پری را دید و با ضربه ی شمشیرش به دو نیمه کرد. هر نیمه به یک پری بدل گشت. «سریت» آن قدر به دونیم کردن پریان ادامه داد تا هزار نفر شدند و سرانجام بر سر «سریت» ریختند و او به سزای عمل خود رسید.^{۱۴}

مشی و مشیانه (= مهری و مهریانه = مهلی و مهلیانه = آدم و حوا) هنگامی که حیات انسانی یافتند آتش روشن کردند و گوسفندی را که اورمزد بدانان داده بود ذبح نموده، قطعه یی از آن را درون آتش انداختند که در نظر ایشان عنصری بسیار مقدس بود و قطعه یی را به سوی آسمان افکندند، سگی که همراه آنان بود دوید و گوشت را ربود و خورد. مطابق این روایت احتمال دارد یکی از دلایل تقدس سگ در نزد زرتشتیان همین یعنی تغذیه از گوشت مقدس باشد.^{۱۵} در روایت دیگر مشی و مشیانه قطعه یی گوشت در آتش می افکندند و قطعه یی را به عنوان سهم ایزدان به سوی آسمان می اندازند و قطعه ی سوم را به سگ خود می دهند.^{۱۶} می توان فرض کرد که آتش و ایزدان و سگ هر سه از دیر باز مقدس به شمار می آمدند که مشی و مشیانه هر یک از سه قطعه ی گوشت را به یکی از آنها می دهند. در همه ی داستان ها و افسانه هایی که درباره ی



سگ بیان شده، این حیوان مجموعه‌یی از نمادهای پیچیده، اما شفابخش، وفادار و راهنمایی است که شکار و مرگ را به نمایش می‌گذارد و با لیس زدن قدرت پاکیزه‌سازی خود را آشکار می‌سازد.^{۱۷} گویی نگهبان مرز میان خودآگاهی و ناخودآگاهی است. او نه تنها درگذشتگان را به دنیای فرودین راهنمایی می‌کند بلکه از عالم ماورا خبر داشته، میانجی دنیا و آخرت است و پیوندی اساطیری با ماورا دارد.^{۱۸}

در دین زرتشتی سگ با انسان هم رتبه است و احکام و ویژگی‌هایی که به آن نسبت داده شده با ویژگی‌های انسان‌ها برابری می‌کند. گویی این حیوان آمیزه‌یی از جانوران و مردمان است و حتا گفته‌اند سه یک او از انسانهاست و از این جهت «سگ» خوانده شده است.^{۱۹} در «وندیداد» هشت خصلت به سگ نسبت داده شده که هر ویژگی با یکی از اصناف خلق برابر است به قرار ذیل:

۱- چون یک موبد ۲- چون یک سپاهی ۳- چون یک شبان ۴- چون یک نوکر ۵- چون یک دزد ۶- چون یک جانور شکاری شبرو ۷- چون یک روسپی ۸- چون یک کودک.

سگ همانند یک موبد راضی، بردبار و اندک خواهش و سالک است. همانند یک سپاهی و یک شبان، نگهبان گله است و دشمن را می‌راند. مانند یک نوکر خانه، خوراکش ناچیز است و از فرمان صاحب خود اطاعت می‌کند. مانند یک دزد و جانور شکاری شب رو تاریکی را دوست دارد و چون خوراکی ببیند در می‌ریاید و هوشیار است. چون یک روسپی، خانه و خوراکش ناچیز بوده، فریاد می‌کند. مانند یک کودک پر خواب و نوازش‌خواه است. اگر کسی به سگ نگهبان ده و گله خوراک بد بدهد همانند آن است که به صاحب خانه و خانه سالاری خوراک بد داده باشد؛ اگر به سگ ولگردی غذای بد برساند، مانند این است که به یک سالک غذای بد رسانده باشد؛ اگر به توله سگی خوراک بد بدهد همانند این است که نسبت به کودک پارسازاده‌یی این عمل را انجام دهد و چنین شخص یا اشخاصی سزاوار مجازات‌اند.^{۲۰}

هر کسی که در دنیا از سگ نگهداری کند و به آن غذا داده، حیوان را نیازارد، اگر چه دوزخی باشد زرین گوش همان سگی که در آغاز نگهبان کالبد کیومرث بود و سپس نگهبان «چینوت پل» می‌شود آوایی سهم گین سر می‌دهد چنان که دیوان از عذاب کردن آن روان

دست بر می‌دارند؛ اما اگر کسی در دنیا سگ را آزار دهد، «زرین گوش» اجازه عبور از پل «چینوت» را به او نمی‌دهد.^{۲۱}

ارداویراف در سفر روحانی خود به دوزخ رسیده، مشاهده می‌کند که «دیوان مانند سگ روان مردی را می‌درند و گوشت او را به سگان می‌دهند. می‌پرسد: که این تن چه گناه کرد که این گونه مجازات می‌شود؟ سروش پاک و ایزد آذر به او پاسخ می‌دهند که این روان آن مردم بدکار است که در گیتی سگ شبانان را از خورش باز داشت یا زد و کشت.^{۲۲}»

ایرانیان باستان معتقد بودند که «سگ با کمک خروس ارواح پلید و جادوگران راهنگام شب از زمین دور می‌کند و سروش را یاری می‌نماید. دشمن اهریمن است و چون پارس می‌کند درد و رنج و آزار و نافرمانی را از بین می‌برد و گوشت و چربی آن دارویی است که اضطراب و سستی را از انسان دور می‌سازد.^{۲۳}»

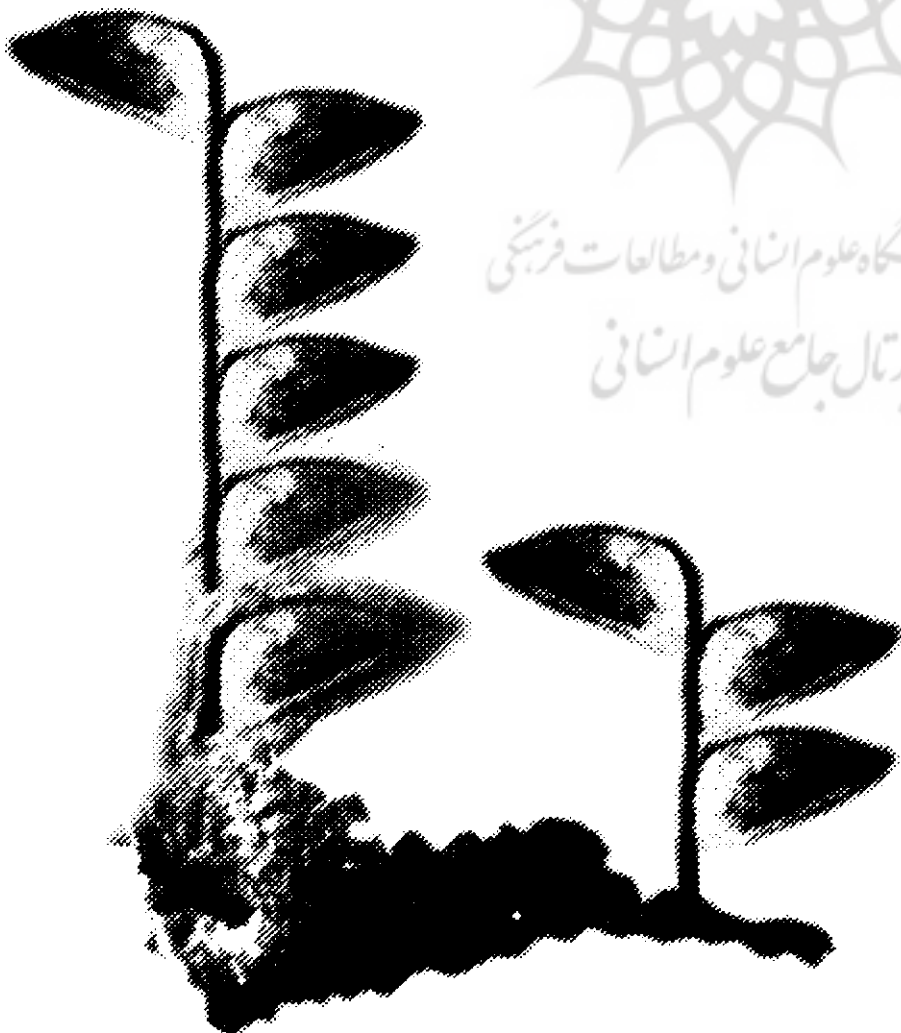
در «بند‌هشن» آمده است: «از آفریدگان مادی، سگ، نگهبان و از میان برنده‌ی دروج و درد است و با چشم همه‌ی ناپاکی‌ها را از میان می‌برد.^{۲۴}»

از دیدگاه زرتشتیان زمانی که جان از بدن خارج می‌شود اگر سگی در کنار پای جسم بسته باشد چون

«نسوش» (= دیوی که بر اجساد آدمی دست می‌یابد و آن را پلید می‌سازد) بروی هجوم برد و سگ آن جسد را ببیند «نسوش» رانده می‌شود.

در دنیای کنونی ما ۲۰۰ نوع از این حیوان را شناخته‌اند. اما در متون کهن پهلوی سگ ده قسم بوده است که برخی از آن‌ها امروزه از نژاد سگ نیستند مانند راسو، روباه، گربه‌ی آبی، خارپشت و گربه‌ی زیاد (= زیاد غالیه) اقسام دیگر عبارت‌اند از: سگ گله، سگ خانه، سگ شکاری، سگ آبی، توله. از این حیوانات یاد شده، سگ گله، سگ خانه، سگ آبی و خارپشت از اهمیت قداست ویژه‌یی برخوردارند و می‌توانند دیو جسد را بگیریزانند. سگ گله در متون اوستایی «پسوش هئورو» (pasush - haurva) خوانده شده است.

«پسو» به معنی جانور اهلی و چارپای خانگی است و «هئورو» یعنی نگهبان از مصدر «هر» به معنی پاس داشتن - کلمه‌ی زین‌هار در فارسی از این ریشه است: زین‌هار = از این پاس دار - سگ خانه «ویش هئورو» (vish-haurva) خوانده شده است. «ویش» یعنی خانه و «هئورو» نیز چنان که گفته شد یعنی نگهبان.^{۲۵} سگ آبی در اوستا بپر (= babar) خوانده شده و از حیوانات بسیار مقدس زرتشتیان است و کشتن آن تاوان بسیار دارد. اگر کسی یک سگ آبی را بکشد، علاوه بر



تحمل حد و ضریب‌ی شلاق باید ده هزار پشته هیزم خشک شده برای آتش اهورامزدا فراهم کند و از هر یک از این حیوانات: مار، مارمولک، لاک پشت، وزغ، مورچه و مگس ده هزار بکشد. هم چنین باید چهارده بچه‌ی سگ را بپرورد و نه ماده سگ را از کنه‌ها پاک کند.^{۲۶}

خارپشت یا ونگه‌پار (vaghapara) یا دوژکه یادوژک معادل ژوژوک یا ژوژه از جانوران مقدس دین زرتشت است و در باورداشت‌های برخی از مردم از جمله مردم سیستان بسیار گرمی و مورد احترام است. در متون پهلوی آمده است: «کسی که بکشد سگ خاردار باریک پوزه که ونگه‌پار نام دارد و مردم بد گفتار آن را «دوژکه» نامند نه پشت از روان او تباه می‌شود و نمی‌تواند از پل «چینوت» بگذرد. این حیوان از آفریده‌هایی است که از نیمه شب تا طلوع خورشید به اهریمن هزار آسیب می‌رساند.^{۲۷}» یکی دیگر از سگانی که در متون پهلوی از آن یاد می‌شود «وهونزگ» (vohtunazga) است که برخی آن را سگ شکاری و برخی سگ ولگرد معنی کرده‌اند. «وهون» به معنی خون و «گ» از مصدر «گا» به معنی دنبال کردن و رفتن است و «وهونزگ» یعنی از پی خون رونده، در «بندھشن» به معنی سگ شکاری و در «وندیاد» و روایات داراب هرمز - دیار» به معنی سگ ولگرد آمده است و از «خرفستران» (= جانوری زبان کار) محسوب می‌شود که نمی‌تواند «نسوش» را براند.^{۲۸}

«رذویک» (rozwig) به معنی روباه و سگ روباه‌گونه و «راسوگ» (rasug) به معنی راسو که در بندھشن «رَسپو» خوانده شده است از انواع سگان به حساب می‌آیند به عقیده‌ی برخی می‌توانستند نسوش را برانند اما برخی نیز عقیده داشتند در راندن دیو جسد ناتوان‌اند و جسد آنها نیز محیط را آلوده نمی‌کند؛ اما در زمره‌ی سگانی که باید جسد آنها سگدیده می‌شد به حساب نمی‌آیند.^{۲۹}

تروک (Tarrog) به معنی تولد سگ است و اگر سن آن از ۴ ماه کمتر باشد نمی‌تواند عمل سگدیده را انجام دهد.^{۳۰} لازم به ذکر است که در بندھشن هندی از جانوری به نام موش فرخو یاد می‌شود که از جمله‌ی سگان دانسته شده و بر دو نوع است: ۱- سوراخ زی ۲- بیشه‌زی.^{۳۱}

بنابر آنچه گفته شد به طور کلی سگ‌هایی که نسوش و دیو جسد را می‌رانند عبارت‌اند از: سگ گله، سگ خانه، سگ شکاری، سگ روباه‌گونه، توله‌یی که بیش از ۴ ماه داشته باشد. سگ گله در این کار، بر دیگر

سگان برتری دارد. قابل ذکر است که زرتشتیان سه مرغ یعنی: سارکوهی، کلاغ سیاه، و کرکس را نیز دارای چنین قابلیت‌ی می‌دانستند.^{۳۲} رسم «سگدیده کردن» که عبارت بود از آوردن سگی بر بالین محتضر یا مرده و نشان دادن جسد به سگ و مالیدن پوزه بر آن جسد، از همین عقیده سرچشمه گرفته است. «سگ که دزد و گرگ و دشمن مادی را می‌راند قادر به راندن «پروج» و «نسوش» - پلیدی که از سوی باختر، جایگاه دیوان به پیکر مگس خشمگین و زشت بر جسد مرده حمله می‌کند - هم هست. سود و خاصیت طبیعی و طبیی رسم «سگدیده کردن» این است که حیوان مذکور در شناخت مرگ توانا و در مرگ مفاجا و بی‌هوشی قادر به تشخیص مردگان از زندگان است. تا چندی پیش با نهادن قطعه نانی بر سینه‌ی جسد و بردن سگ برای برداشتن آن رسم «سگدیده کردن» به ذهن‌ها القا می‌شد.^{۳۳}

احتمال دارد که این باورداشت مردم گیلان از آیین «سگدیده» سرچشمه گرفته باشد که هنگام دچار شدن انسان به بیماری و تب، باید نخ‌ی به اندازه‌ی طول قد بیمار بر سوراخ لانه‌ی سگ بگذارند. اگر سگ نخ را پاره کند تب بیمار به جان سگ می‌افتد و او بهبودی می‌یابد.^{۳۴} نویسنده‌ی کتاب عجایب المخلوقات ضمن تمثیل سگ اصحاب کهف در وفاداری نوشته است: «... بدان که سگ جانوری است مهربان، از آدمی نشکبید، به تن ضعیف و به دل دلیر تا از شیر بنگریزد و با وی بستیزد، یک لقمه بخورد و صد سال وفاداری کند، از بهر این گویند سگی بهتر از صد سفله... سگ نه سبعی تمام است و نه بهیمه‌ی بهیم. نه جنی است نه انسی و مطایای جن است... مجوس مرده را به سگ نماید تا وی را بیوید، بدانند کی مرده است، اگر زنده بود، بازگردد؛ اگر مرده بود در وی زند.^{۳۵}»

ایرانیان در دوره‌های باستان گاه جسد را با موم می‌پوشاندند و آن گاه آن را دفن می‌کردند - چنان که در جنوب ایران متداول بود - گاه جسد را می‌سوزاندند و این عمل به دلیل فراوانی چوب و وجود جنگل بیشتر در جنوب دریای مازندران و دیگر مناطق پرچنگل انجام می‌شد.^{۳۶} گاهی نیز اجساد را در دخمه‌هایی می‌گذارند تا طعمه‌ی لاشخورها شوند. پادشاهان فرمان می‌دادند تا پس از مرگ در دامنه‌ی کوه‌ها دفن شوند. گاه نیز اموات را در تابوت‌ها یا کوزه‌های سفالین دفن می‌کردند.^{۳۷} هنگامی که دین زرتشت فراگیر شده به صورت دین رسمی ایرانیان در آمد، سوزاندن، غرق

کردن و به خاک سپردن جسد گناه بزرگی شمرده شد. ایران ویج زادگاه آریایی‌ها و زرتشتیان سرزمینی سرد و یخبندان و بیشتر ماه‌های سال زمین سرد و سخت و یخین بود. به دلیل عدم جنگل‌ها و کوهستانی بودن، آریایی‌ها مرده‌های خود را روی کوه‌های بلند و قله‌ها می‌گذاشتند تا خوراک کرکس‌ها شده، زودتر از بین بروند و جلوی بروز و شیوع بیماری گرفته شود. اندک اندک برخی از ایرانیان از جمله مادها روی کوه‌ها و مکان‌های دور از اجتماع آدمیان برج‌هایی مشهور به «دخمه» ساختند که زرتشتیان به آن «دادگاه» و پارسیان «دخمو» می‌گفتند. در زبان انگلیسی به «Tower of silence» یعنی: «برج سکوت» ترجمه شده است. در وسط دخمه چاهی به نام «سراده» یا «استه دان» (= ستودان: استخوان دان) وجود داشت که استخوان مردگان پس از پاک شدن از پوست و گوشت در این چاه ریخته می‌شد.^{۳۸}

هنگامی که انسانی از دنیا می‌رفت، طی مراسمی جسد او به «برج خاموشان» (= دادگاه و دخمه) انتقال می‌یافت. ابتدا بدن مرده را با «گونر» (= ادرار گاو) و سپس با آب می‌شستند، لباس تمیزی از کتان سپید بر او می‌پوشاندند و کمر بند مقدس یعنی کستی را به او می‌بستند، دو تن در کنار جسد می‌نشستند و تا وقتی که شخص سوم دعای مخصوصی را بر فراز سرش می‌خواند تماس خود را با مرده حفظ می‌کردند. پس از پایان یافتن دعا، خویشان و دوستان برای آخرین بار به بدن بی‌جان نزدیک شده و آن را می‌بوسیدند و می‌رفتند و دیگر کسی نزد جسد نمی‌ماند و تنها دو نفر که به وسیله‌ی نوار یا پارچه‌یی به نام «پیوند» به یکدیگر می‌پیوستند، جسد را حمل می‌کردند و روی تخته‌سنگی و یا مستقیماً روی زمین می‌گذاشتند و مراقب بودند که سر جسد به طرف شمال نباشد. چرا که به عقیده‌ی زرتشتیان شمال جایگاه دیوان و اهریمنان است و دیو لاشه از آن سو به جسد حمله می‌کند. بر طبق شاهنامه‌ی حکیم فردوسی نیز دیوان در مازندران، سرزمین شمالی کشور می‌زیستند:

ابالشکر گشن و گرز ز گران

نکردند آهنگ مازندران

که آن خانه‌ی دیو افسونگرست

طلسم است وز بند جادو درست

مران را به شمشیر نتوان شکست

به گنج و به دانش نیاید به دست



هم آن را به نیرنگ نتوان گشاد
 مده رنج و گنج درم را به باد
 همایون ندارد کس آن جا شدن
 وز ایدر کنون رأی رفتن زدن^{۳۹}

باری، پس از آن که جسد را بر زمین گذاشتند، دایره‌یی بر گرد آن می‌کشیدند و هفت شمع در این مکان که معمولاً نمازگاه بوده است روشن می‌کردند. به عقیده‌ی زرتشتیان جسد نمی‌بایست تا ۲۴ ساعت پس از فوت به دادگاه برده می‌شد. معمولاً سه روز باقی می‌ماند و در این مدت شبانه‌روز شمع یا چراغ‌ها را روشن نگه می‌داشتند و هر شب یکی از بستگان شخص در گذشته بر بالین جسد به خواندن دعا و نیایش سرگرم می‌شد. پس از سه شبانه‌روز مراسم تشییع صورت گرفته، افرادی که جامه‌ی سفید بر تن داشته، «پیوند» را بین خود نگه می‌داشتند و زیر لب دعا می‌خواندند، جسد را به دادگاه (= برج خاموشان) حمل می‌کردند و آن را برهنه نموده، می‌گذاشتند و می‌رفتند. یک دو ساعت بعد جسد به وسیله‌ی لاشخورها خورده می‌شد و استخوان‌هایی که باقی می‌ماند در چاه یا ظرف مخصوص ریخته می‌شد. برخی در ظرف نگه می‌داشتند تا از بین نرود و برخی از مردم نیز آن را به چاهی می‌ریختند تا نابود شود. باید توجه داشت که تمام مراسم ذکر شده در مقابل نگاه سگی صورت می‌گرفت که بایست واجد این شرایط می‌بود:

نر باشد، کمتر از ۴ ماه نداشته باشد و ترجیحاً چهار چشم یعنی بالای هر چشم آن لکه‌یی باشد. بدن زرد و دو گوش سپید و یا بدن به رنگ سپید و گوش زرد.^{۴۰} زرتشتیان همه‌ی اموات را سگدید می‌کردند. کسی را که از روی داد یا بیداد کشته می‌شد و یا به وسیله‌ی جانور درنده‌یی دریده می‌گشت و یا به هر دلیل دیگر درمی‌گذشت، سگدیده کرده جسد او را به دادگاه

می‌بردند. اگر جان در بدن او باقی بود و مرگ وی حتمی به نظر می‌رسید سگی را در کنار جسد می‌بستند تا وقتی که جان از بدن او خارج گردد، آن گاه مراسم کفن و دفن را به جای می‌آوردند.^{۴۱}

اگر شخصی در آب می‌مرد و بدن او مرطوب بود تا خشک شدن جسد صبر می‌کردند آن گاه سگدید می‌نمودند، اگر دست و پا و دیگر اعضای بدن انسانی مثله می‌شد و حتی اگر دور از هم می‌افتاد و به عنوان مثال عضوی را در بیابان می‌یافتند یک‌ایک اعضا را از دید سگ می‌گذراندند تا سگدید شود.^{۴۲}

برطبق آیین زرتشتی پارچه‌یی که به خون یا چربی جسد آلوده می‌شد و حیوانات از جمله میمون و خرس اگر در آبادی می‌مردند باید سگدید می‌شدند. هر جسدی به وسیله‌ی دو مردی حمل می‌شد که توانایی آن‌ها از جهت جسمانی یکسان بود، اما اگر زن آبستنی درمی‌گذشت ضروری بود که دو سگ را برای «سگدید» حاضر کنند و چهار مرد نیرومند هم‌زور، هم، جسد را حمل نمایند. به اعتقاد زرتشتیان اگر جسد سگ ندیده را هزار تن هم برمی‌داشتند همگی آلوده و ریمن می‌شدند. اگر زن آبستن هنگام زادن از دنیا می‌رفت بچه‌ی زهدان او هم سگدید می‌شد. لازم بود که سگ بدن جسد را لمس کند و اگر پوزه بر ناخن و موی آن می‌نهاد سگدید نمی‌شد. در حین انجام دادن عمل مزبور، صورت جسد بایست کاملاً باز و بدون هیچ پوششی می‌بود.^{۴۳}

«سگدید» از ارکان اصلی آداب تشییع جسد به شمار می‌آمد. برخی از محققان عقیده دارند، سگ در پاره کردن جسد نیز سهیم بود، یعنی پس از اینکه جسد را به دخمه می‌بردند به وسیله‌ی سگ دریده می‌شد. در «زادسپرم» به این مطلب اشاره شده و دلیل متلاشی شدن جسد به وسیله‌ی حیوانات نیز ذکر گردیده است: «زرتشت از اهورامزدا می‌پرسد: آن که بگذشت و

بمرد و سگ و پرنده تن او را از هم متلاشی کرد و گرگ و کرکس ببرد چگونه دوباره به هم رسند؟

... اهورامزدا گفت: این آفریدگان را آن‌گاه که نبودند توانستم آفریدن و اکنون که بودند اما متلاشی شدند دوباره ساختن آسان‌تر است زیرا مرا پنج انباردار است پذیرنده‌ی تن در گذشتگان: یکی زمین که نگهدارنده‌ی گوشت و استخوان و پی مردم است، یکی آب که نگهدار خون است، یکی گیاه که نگهدار موی تن و سر است، یکی روشنی که پذیرنده‌ی آتش است و یکی باد که جان آفریدگان را در هنگام فرسنگرد باز دهد.^{۴۴}

با توجه به آنچه گفته شد دلایل احتمالی اجرای «سگدید» را می‌توان به طور خلاصه بدین‌گونه برشمرد که:

- ۱- سگ زنده بودن یا مرگ انسان را با شامه‌ی خود تشخیص می‌دهد.
- ۲- چشمان سگ نیروی مغناطیسی دارد و می‌تواند اهریمن را دور کند.
- ۳- سگ نماد محافظت و نگهداری است پس می‌تواند ارواح خبیث را از جسد دور نماید.
- ۴- به علت وفاداری و خدمات ارزشمندی که به انسان می‌کند در آیین تشییع اموات حضور دارد.
- ۵- سگ اجساد پلید را می‌خورد و نابود می‌کند.
- ۶- نماد نابود ساختن احساسات غیراخلاقی و دنیاپرستانه است.^{۴۵}

۷- نماد مادر است. گویی انسان از بطن آن آمده، پس جسد را می‌درد و می‌بلعد یعنی در خود جای می‌دهد و رستاخیزی انجام داده او را به زندگی واقعی و حقیقی خویش باز می‌گرداند.^{۴۶}

۸- نطفه‌ی کیومرث در سگ است پس حضور این حیوان به دلیل پیوند ذاتی که با انسان اول یعنی کیومرث دارد در مراسم تشییع فرزندان او و یاری رساندن به



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

آن‌ها برای بازگشت به جهان اصلی لازم است.
در پایان لازم می‌دانم از اسناد اندیشمند و دقیق‌النظر جناب آقای دکتر مظاهر مصفا کمال قدردانی و تشکر خود را ابراز نمایم که با کمال بردباری و متانت به پرسش‌های نگارنده در رابطه با این مقاله پاسخ داده نکته‌های ارزشمندی را بیان فرمودند.

پی‌نوشت:

- ۱- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران ص ۱۱۳ و نیز: کرتیس، وستا، اسطوره‌های ایرانی، ص ص: ۱۵، ۲۳.
- ۲- هم او، همان، ص ۷۸.
- ۳- هم او، همان، ص ۸۹.
- ۴- درخت آسوریک، ص ۷۳.
- ۵- بهار، همان، صص ۱۳۶، ۱۵۷.
- ۶- جهت واژه‌های سگ و بررسی آن در زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون رک: دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «سگ» و نیز معین، حواشی برهان قاطع، ذیل همان و نیز پورداوود، فرهنگ ایران باستان: ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۸.
- ۷- پورداوود، همان، ج ۱، ص ۲۰۸.
- ۸- رک: یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، ذیل «سگ».
- ۹- روایات داراب هرمزدار، ج ۱، ص ۲۵۶.
- ۱۰- بهار، همان، ص ۱۳۶.
- ۱۱- وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۳۰.
- ۱۲- بهار، همان، ص ۲۲۶.
- ۱۳- ورمازرن، مارتن، آیین میترا، ص ۱۰۰.
- ۱۴- گزیده‌ی زاد اسپرم، ص ۲۰.
- ۱۵- دادگی، فرنیغ، بند هشت فارسی، ص ۸۲.
- ۱۶- بند هشت هندی، ص ۹۵.
- ۱۷- گرین، اسطوره‌های سلتی، ص ۷۸.
- ۱۸- ستاری، جلال، پژوهشی در قصه‌ی اصحاب کهف، ص ۳۲.
- ۱۹- دادگی، همان، ص ۷۹ و نیز بندهش هندی، ص ۹۳.
- ۲۰- وندیداد، فرگرد ۱۳، بند ۴۴-۴۸.
- ۲۱- روایات داراب هرمزدار، ج ۱، ص ۲۵۶-۲۵۸.

- ۲۲- ارداویراف‌نامه، فرگرد ۴۸.
- ۲۳- دادگی، همان، ص ۱۰۳ و نیز: کارنوی، ا. جی. اساطیر ایرانی، ص ۵۰.
- ۲۴- دادگی، همان، ص ۱۰۳.
- ۲۵- پورداوود، همان، ج ۱، ص ۲۱۴.
- ۲۶- وندیداد، فرگرد، ۱۴، بند ۱-۶.
- ۲۷- همان، فرگرد ۱۴، بند ۱-۳. و شایست ناشایست صص ۲۴، ۱۳۲.
- ۲۸- وندیداد، فرگرد ۱۳، بند ۱۹ و بندهش هندی، ص ۹۳ و نیز پورداوود، همان، ج ۱، ص ۲۷۳ و دادگی، بندهش فارسی، ص ۷۹ و بندهش هندی، ص ۹۳ و نیز پورداوود، همان ج ۱، ص ۲۱۴.
- ۲۹- دادگی، همان، ص ۱۰۳ و نیز شایست ناشایست، ص ۸.
- ۳۰- شایست ناشایست، ص ۸ و وندیداد فرگرد ۱۳، بند ۲۳ و نیز بندهش هندی، ص ۹۱.
- ۳۱- بندهش هندی، ص ۹۱.
- ۳۲- شایست ناشایست، ص ۸-۹.
- ۳۳- همان، تعلیقات خاتم دکتر کتایون مزداپور، ص ۴۳.
- ۳۴- پاینده لنگرودی، محمود، آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم، ص ۲۸۴.
- ۳۵- توسی، محمدبن محمود، عجایب‌المخلوقات، ص ۵۸۱، ۵۸۲.
- ۳۶- آذرگشسب، همان، ص ۳۲-۳۳ و نیز وندیداد، تعلیقات جناب آقای هاشم رضی، ج ۱، ص ۲۲۸.
- ۳۷- بهار، مهرداد، اشکانیان، ص: ۲۹. و نیز هوار، کلان، ایران و تمدن ایرانی، ص ۸۱.
- ۳۸- آذرگشسب، همان، ص ۳۴.
- ۳۹- شاهنامه ج ۲، ص ۸۲.
- ۴۰- روایات داراب هرمزدار، ج ۱، ص ۱۱۴ و نیز گیمین-دوشن، دین ایران باستان، ص ۱۴۴-۱۴۶.
- ۴۱- روایات داراب هرمزدار، ج ۱، ص ۱۱۵.
- ۴۲- همان، ج ۱، ص ۱۱۱.
- ۴۳- همان، ج ۱، ص ۲۲۷ و نیز شایست و ناشایست صص ۱۲۴، ۱۳۳.
- ۴۴- زاد اسپرم، ص ۵۶-۵۷.
- ۴۵- گیمین، همان، ص ۱۵۲.
- ۴۶- ستاری، همان، ص ۳۲.

باغ سبز عشق

دکتر کاظم درفولیان

انتشارات طلایه، چاپ دوم، ۱۳۷۹

مثنوی معنوی عالی‌ترین اثر عرفانی عالم بشریت در تمامی زمانها و مکانهاست. نیز کاملترین و جامعترین دایرةالمعارف معارف الهی و علوم قرآنی، تفسیر، حدیث، عرفان، حکایات و امثال، داستانهایی انبیا و ائمه و صحابه شریف و اذواق و مواجید صوفیه در تمامی ابعاد آن شمرده می‌شود. این اثر شریف و جلیل‌القدر در سال ۶۵۸ هجری به خواش حسام‌الدین حسن جلیمی از موی از مویزدان جوان و اهل قنوت مولانا جلال‌الدین سروده شد. مولانا جلال‌الدین این اثر معنوی و بی‌همتای عالم بشر را در ۶ دفتر و یک مقدمه که بی‌نامه نیز خوانده می‌شود در حدود ۲۶۰۰ بیت سرود و عالم انسانی را از برکات جاودانه آن سرشار کرد. از آنجا که این بحر بی‌پایان به تمامه در کام موجودی جای نمی‌گیرد و هرکسی ناچار است به اندازه تشنگی از آن دریای بی‌پایان معارف جرعه بنوشد، لذا در طول این چند صد سال انتخاب‌ها و گزیده‌های بسیاری از این دریای معارف حقه الهی فراهم گشته که هرکدام را به فراخور وسعت و گنجایش نصیبی از حقیقت است و هریک را لطف و حیلاوتی خاص. از بهترین انتخاب‌هایی که از مثنوی شده و اسروره در دسترس است می‌توان، لب لباب مثنوی اثر ملاحسین واعظ‌کاشفی، مرآت المثنوی تلمذ حسین، خلاصه مثنوی استاد فروزانفر و بر یا‌های آسمان را نام برد.

باغ سر عشق یا چند داستان معنوی گزیده خوب و نغز دیگری است از مثنوی شریف معنوی که به کوشش دکتر کاظم درفولیان انجام شده است. این گزیده سودمند ابیات بی‌نامه و داستانهایی از دفتر اول مثنوی را در خود گردآورده است. از جمله این داستانهاء، داستان پادشاه و کنیزک، داستان بقال و طوطی، داستان پادشاه